

به یاد استاد یحیی وکیلی زند و به بهانه یکصدسالگی روزنامه اطلاعات

از نقاشی‌های «مانی گرگانی» تا طنزهای «وکیل باشی»

■ تحریریه فصلنامه میرداماد

با همکاری مرکز تاریخ شفاهی

استاد وکیلی زند در جوانی، حین طراحی در دفتر نشریه



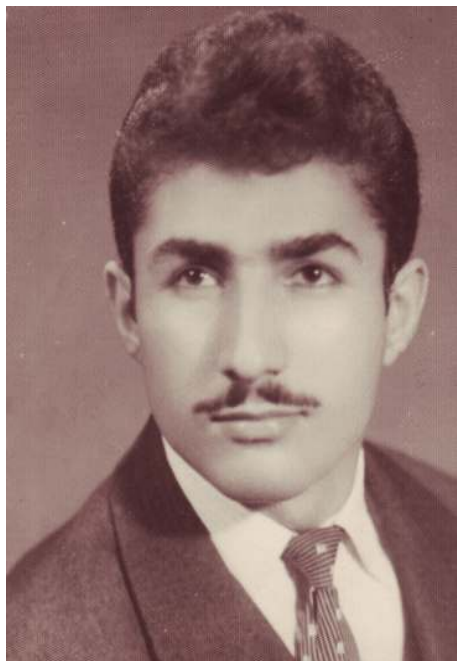
■ یادداشت نخست

آن چه در ادامه خواهد آمد، محصول گفت‌وگویی است که در روز ۲۴ اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۶ در منزل مرحوم داریوش ابوک (پیشکسوت موسیقی گرگان) واقع در شهرک فرهنگیان، با مرحوم یحیی وکیلی‌زند انجام شده است. در این جلسه، مرحوم داریوش ابوک (میزبان)، مرحوم یحیی وکیلی‌زند (مصاحبه‌شونده)، مرحوم کریم‌اله قائمی (همراه)، آقای نیما حاجی‌قاسمی (خبرنگار و نویسنده مطبوعات آن زمان گرگان) و محمود اخوان مهدوی (مصاحبه‌کننده) حضور داشتند. از مجموع سه ساعت گفت‌وگو با مرحوم وکیلی‌زند، دو ساعت در قالب گفت‌وگوی تاریخ شفاهی در قالب فایل‌های صوتی دیجیتال و آنالوگ ثبت و ضبط شده است. در این جلسه، آقای نیما حاجی‌قاسمی سؤال‌های فنی و تخصصی ارزشمندی از مرحوم وکیلی‌زند در حوزه نحوه فعالیت مجموعه نشریات اطلاعات پرسیده‌اند، که در آینده، این گفت‌وگو را تمام و کمال منتشر خواهیم کرد. اما اکنون به بهانه‌ی درگذشت استاد یحیی وکیلی‌زند، شاعر، داستان‌نویس، طنزپرداز و نقاش گرگانی، که چهل سال سابقه‌ی فعالیت مطبوعاتی را در کارنامه خود دارد، با برداشتی از مصاحبه‌ی یادشده، به معرفی این چهره‌ی ارزنده خواهیم پرداخت.

■ فرازهایی از زندگی یحیی وکیلی‌زند، پیشکسوت عرصه مطبوعات کشور

یحیی وکیلی‌زند، فرزند تقی و زهرا، در چهارم خردادماه سال ۱۳۱۹ در محله باغ‌پلنگ شهر گرگان متولد شد و دوران کودکی و نوجوانی خود را در محلات گروه‌بان محله و قلعه‌کهنه (گرگانجید) شهر گرگان، گذراند. او دو سال نخست دبیرستان را در دبیرستان ایرانشهر و سال سوم دبیرستان را نیز در دبیرستان فخرالدین اسعدگرگانی، سپری کرد. آن چه که به عنوان بارزترین و شاخص‌ترین استعداد او از دوران کودکی شناخته می‌شد، استعداد نقاشی بود. چنان‌که در این دوران، نقاشی‌های او توسط دبیران نقاشی آن زمان گرگان، هم چون عباس بخشنده‌نصرت و نصرت‌اله منصوری مورد تشویق قرار می‌گرفت. اما رفته‌رفته رگه‌هایی از استعداد شعر و شاعری نیز در او شکوفا شد؛ شعرهایی کلاسیک، با مضامین غنایی و در قالب‌هایی چون قصیده، غزل، مثنوی، دوبیتی و...

او از دوران نوجوانی علاقه‌ی زیادی به خواندن مجلات داشت و موضوعاتی چون شعر، داستان، طنز و هنر، توجه او را جلب می‌کرد. هنوز شاگرد دبیرستانی بود که مجلات «ترقی» و «آسیای» جوان را مرتب می‌خريد و مطالعه می‌کرد. تا این‌که تصمیم گرفت یکی از شعرهای خود را برای مجله آسیای جوان ارسال کند. اتفاقاً شعر او مورد قبول واقع شده و در مجله چاپ شد. اما در نهایت، عشق و علاقه‌ی زیادی که به نقاشی داشت، او را به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران کشاند. یحیی در حدود سال‌های ۳۷-۱۳۳۶ در آزمون رشته نقاشی دانشکده هنرهای زیبا پذیرفته شده و در همین رشته مشغول به تحصیل گردید. از آن‌جا



که او فضای نقاشی را بیشتر با طرح‌های ضمیمه‌ی داستان‌ها و اشعار در مجلات آن زمان شناخته بود، علاقه‌ی زیادی به فعالیت در مطبوعات داشت. همین علاقه سبب شد، که او ضمن تحصیل در رشته نقاشی، به‌عنوان گرافیست، در برخی مطبوعات تهران مشغول به کار شد.

نخستین همکاری مطبوعاتی او، با نشریه «برزگر» بود. او در این نشریه برخی از کارهای گرافیکی و طراحی‌ها و چینش مطالب را انجام می‌داد. در همان زمان، وقتی سردبیر نشریه برزگر متوجه شد که یحیی از اهالی گرگان است، به او مأموریت داد که در زمان مسافرت به گرگان، گزارشی از فعالیت‌های سپاه ترویج و آبادانی در روستاهای اطراف گرگان تهیه کند؛ که یحیی نیز این گزارش را به‌نحو احسن تهیه کرده و به سردبیر نشریه تحویل داد.

یحیی پس از مدتی همکاری با نشریه برزگر، نمونه‌هایی از کارهای گرافیکی خود را به مجله «صبح‌امروز» ارائه داد، که از طرف سردبیر مجله صبح‌امروز (ناصر ملک‌محمدی) و معاون او (پرویز قاضی‌سعید)، مورد قبول واقع شده و از او دعوت به همکاری کردند. اما پس از مدتی همکاری با صبح‌امروز، پرویز قاضی‌سعید با دکتر الموتی (مصطفی الموتی‌نیا) صاحب‌امتیاز مجلات «صبح‌امروز» و «دانشمند»، دچار اختلاف شده، در نتیجه صبح‌امروز را ترک کرد و به واسطه‌ی دوستی با بهرام افرهی سردبیر مجله «اطلاعات دختران و پسران»، در این مجله مشغول به کار شد. هنوز مدتی از آغاز همکاری قاضی‌سعید با مجله دختران و پسران نمی‌گذشت، که از یحیی و کیلی‌زند نیز دعوت به همکاری کرد. یحیی هم که علاقه داشت با مجموعه نشریات اطلاعات همکاری کند، این دعوت را پذیرفته و به دختران و پسران پیوست. پس از مدتی که یحیی با دختران و پسران همکاری می‌کرد و آثار گرافیکی او در این مجله منتشر می‌شد، رسول ارونقی کرمانی سردبیر مجله «اطلاعات هفتگی» کارهای او را دید و از او دعوت به همکاری کرد. ابتدا یحیی کارهای مجله اطلاعات هفتگی را هم در همان دفتر دختران و پسران انجام می‌داد، اما

پس از آن که حجم کارهای او در اطلاعات هفتگی افزایش یافت، رفته رفته فعالیت او در دختران و پسران کم رنگ شده و نهایتاً به دفتر اطلاعات هفتگی نقل مکان کرد، که این موضوع با رنجش بهرام افرهی و پرویز قاضی سعید همراه بود. تا آن زمان، کارهای گرافیکی مجله اطلاعات هفتگی را شخصی به نام استاد «رشدی» انجام می داد و یحیی و کیلی زند هم پیش از آن، از طریق مجله ترقی با کارهای استاد رشدی آشنا بود. اما علت آن که اطلاعات هفتگی از یحیی دعوت به همکاری کرد، این بود که استاد رشدی دچار ضعف بینایی شده و صرفاً کارهای رتوش را انجام می داد. بنابراین، یحیی که از علاقه مندان به کارهای «رشدی» بود، این شانس را داشت که در اطلاعات هفتگی با «رشدی» همکاری شود، تا آن که سرانجام در سال ۱۳۴۲ به استخدام رسمی مجله اطلاعات هفتگی درآمد.

در سال ۱۳۴۵، هم زمان با آغاز فعالیت دوره جدید مجله «جوانان امروز» (از نشریات زیرمجموعه مؤسسه اطلاعات)، ر. اعتمادی که سردبیر این مجله بود، از یحیی و کیلی دعوت به کار کرد. در این دوران، یحیی صبح ها در «اطلاعات هفتگی» و عصرها در «جوانان امروز» فعالیت داشت. هم زمان با فعالیت در مجله جوانان، بین یحیی و بیژن رفیعی مسؤول صفحات ورزشی مجله جوانان، دوستی و رفاقتی شکل گرفت. تا آن که در سال ۱۳۴۹ مؤسسه اطلاعات بنا به پیشنهاد بیژن رفیعی تصمیم گرفت یک مجله مستقل ورزشی به نام «دنیای ورزش» منتشر کند. بنابراین، و کیلی بنا به دعوت رفیعی، از همان بدو شکل گیری دنیای ورزش، همکاری با این نشریه را آغاز کرده، در نهایت ناچار شد، اطلاعات هفتگی را ترک کند، که این امر موجب رنجش ارونقی کرمانی شد. از سال ۱۳۴۹ یحیی و کیلی زند صبح ها در مجله جوانان امروز و عصرها در مجله دنیای ورزش فعالیت داشت. و کیلی، از آغاز فعالیت دو مجله ی جوانان امروز و دنیای ورزش، در این دو مجله حضور داشت و حتی لوگوی «دنیای ورزش» از طرح های او بود. وی در این دوران، مدت کوتاهی نیز با مجله «سپیدوسپاه» به مدیریت علی بهزادی، همکاری داشت؛ در این مدت، دو نفر از گرافیست های مشهور آن زمان؛ یعنی علی مسعودی و پرویز مستشیری نیز بخش های دیگری از کارهای گرافیکی «سپیدوسپاه» را انجام می دادند و سپیدوسپاه با این سه گرافیست - با سه سبک مختلف - توانسته بود، به تنوع گرافیکی و جاذبه بصری قابل قبولی دست یابد.

یحیی و کیلی زند در طراحی های ژورنالیستی، خود را شاگرد و تحت تأثیر استاد علی مسعودی، گرافیست اول مؤسسه اطلاعات در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می دانست. او می گوید: «زمانی که من با جوانان امروز کار می کردم، یک داستان دو صفحه ای در مجله چاپ می شد، که نقاشی آن را همیشه علی مسعودی می کشید. مدتی مسعودی به سفر امریکا رفته و مسافرت او طولانی شده بود؛ یک روز آقای اعتمادی من را صدا زد و گفت: حالا که مسعودی نیست، به نظر شما نقاشی این داستان را چه کار کنیم؟ من آن

موقع در نقاشی یک سبک مخصوص خودم داشتم و یک سبک هم داشتم که تحت تأثیر مسعودی بود. بنابراین، در کل مدتی که مسعودی نبود، من به جای او نقاشی می‌کشیدم و کلیشه اسم او را در زیرش می‌چسباندم. وقتی مسعودی به ایران آمد و نقاشی‌ها را دید، آن قدر نقاشی‌ها شبیه به کارهای خودش بود که پرسید: من این نقاشی‌ها قبلاً این‌جا گذاشته بودم؟ گفتم: نه! با اجازه‌ی شما، این‌ها را من کشیدم. این موضوع برایش خیلی جالب بود!»

وکیلی، در حدود سال‌های ۵۴-۱۳۵۳، برای مدتی صفحه‌آرایی و کارهای گرافیکی روزنامه اصلی اطلاعات را نیز انجام می‌داد. در همین زمان، ضمیمه‌ای تحت عنوان «۲۸ هزار روز تاریخ ایران» به صورت روزانه و در همان قطع روزنامه اطلاعات چاپ شده و همراه روزنامه اصلی روی پیشخوان مطبوعات می‌رفت. یحیی وکیلی نخستین صفحه‌آرا و طراح گرافیک این ضمیمه بود؛ یعنی قالب اصلی این ضمیمه را یحیی چیدمان کرد و لوگوی آن نیز از کارهای او بود. او خودش در این رابطه می‌گوید: «صفحه‌آرای روزنامه اصلی اطلاعات شخصی بود به نام عباس مژده‌بخش، که در کار خود پیر دیر بود و ما هم خیلی به او احترام می‌گذاشتیم. اما فشار کار روزنامه و محدودیت زمانی طوری بود که عملاً صفحه‌آرا مجال و فرصتی نداشت که بخواهد کار خاصی بکند و همین امر سبب شده بود، روزنامه از نظر شکل و ظاهر دچار یکنواختی بشود. یک روز در حال رفتن



به سمت دفتر اطلاعات هفتگی بودم، که دیدم یک اتومبیل کنار پایم ترمز زد و یک نفر از داخل اتومبیل من را صدا کرد. دقت کردم، دیدم آقای فرهاد مسعودی (پسر سناتور مسعودی) صاحب امتیاز مؤسسه اطلاعات است. از من پرسید: می‌رفتی اطلاعات؟ گفتم: بله! گفت: بیا بشین! من هم رفتم داخل اتومبیل نشستیم. آقای مسعودی گفت: روزنامه دچار یکنواختی شده، می‌خواهم تو بیایی و در روزنامه هم به ما کمک کنی! گفتم: من همزمان چند جا هستم...! حرفم را قطع کرد و گفت: می‌دانم: ولی می‌خواهم که در روزنامه هم کمک تو را داشته باشیم! خوب من هم پیشنهاد ایشان را پذیرفتم. وقتی به روزنامه اطلاعات رفتم، آقای مزده بخش هم که انسان خوش‌نیتی بود، شرایط جدید را پذیرفته بود و با این موضوع که نیروی جوان‌تری آمده و قرار است تحولاتی رخ بدهد، مشکلی نداشت. همان ایام، روزنامه اطلاعات تصمیم به انتشار ضمیمه‌ای با عنوان «۲۸ هزار روز تاریخ ایران» گرفت. این ضمیمه هر روز به قطع خود روزنامه و همراه با روزنامه اطلاعات چاپ می‌شد. از آغاز انتشار این ضمیمه، کار صفحه‌آرایی و چینش و طراحی آن را من انجام می‌دادم و طراحی قالب اصلی و لوگوی آن کار من بود. به هر حال چند ماهی این ویژه‌نامه را من کار کردم و بعد از چند ماه، کار را کسان دیگری ادامه دادند. این که چه شد من کار را رها کردم؟ دلیلش این بود که ابتدا آقای مسعودی با من ماهی هزار و پانصد تومان یا دو هزار تومان قرار کرده بود، که اضافه‌کار



به من بدهد، اما چند ماهی به همراه آقای مژده بخش کار کردیم و من دیدم خبری از پرداخت اضافه کار و دستمز کار شبانه‌ی ما نیست! به آقای مسعودی موضوع را گفتم: به ایشان برخورد و گفت: آقا شما که این قدر پولکی نبودید؟! گفتم: آقای مسعودی! من ساعت ۱۱ شب از دفتر روزنامه می‌روم. وقتی من می‌روم، هیچ‌کس این‌جا نیست. چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و درها را می‌بندم و می‌روم. به هر حال شما هم باید بپذیرید که هزینه‌های زندگی باید تأمین شود. اما ظاهراً به ایشان برخورد و من هم به آقای مژده بخش گفتم: از فردا دیگر نمی‌آیم. آقای مژده بخش گفت: تو نیایی که نمی‌شود! حالا چند روز بیا، شاید دستمزدت را پرداخت کند! چند روز هم به خاطر حرف آقای مژده بخش رفتم، اما دیدم باز هم خبری نیست و دیگر نرفتم و آقای مسعودی هم دیگر خبر من را نگرفت و چندباری هم که بعد از آن ماجرا مسعودی را دیدم، با من سرسنگین شده بود و حتی جواب سلام من را هم نمی‌داد. این شد که من کارم را در همان مجلات اطلاعات هفتگی و... ادامه دادم».

او در جای دیگر، در مورد فشار کار روزنامه اطلاعات و محدودیت زمانی برای تهیه و چینش مطالب آن می‌گوید: «به‌طور طبیعی چون روزنامه هر روز چاپ می‌شد، همیشه با محدودیت زمانی همراه بود و فشار کار آن نیز زیاد بود، اما اگر حادثه یا رویداد مهمی اتفاق می‌افتاد، تمام عوامل روزنامه را بسیج می‌کردند و تا هر ساعتی که لازم بود در دفتر روزنامه نگاه می‌داشتند تا مطلب موردنظر در روزنامه چاپ شود. به‌عنوان مثال، اگر همه مطالب روزنامه‌ی فردا آماده بود و کارهای آن رو به پایان، ولی حادثه‌ای رخ می‌داد، خبرنگار و عکاس می‌فرستادند تا عکس و گزارش تهیه کنند، بعد بخشی از مطالب قبلی را برداشته، مطلب جدید را می‌گذاشتند و می‌فرستادند چاپخانه. حالا اگر این کار تا نصف شب هم طول می‌کشید، باید این کار را انجام می‌دادند. چون بحث «رقابت بین روزنامه‌ها» مطرح بود. یک خاطره‌ی جالب یادم هست که یک روز محمدرضا شاه بازدید از روزنامه اطلاعات و مجلات زیرمجموعه آن داشت؛ از لحظه‌ای که شاه وارد ساختمان مؤسسه اطلاعات شد، تا لحظه‌ای که بازدیدش تمام شد و داشت از ساختمان خارج می‌شد، شماره مخصوص بازدید شاه از مؤسسه اطلاعات را کنار درب خروجی، به او تحویل دادند، که خود شاه خیلی تعجب کرده بود، که این‌ها کی و چطور این کار را انجام دادند!»

در پی پیروزی انقلاب مردمی ایران در سال ۱۳۵۷، مجلات جوانان و دنیای ورزش کم‌وبیش به فعالیت خود ادامه می‌دادند و یحیی و کیلی نیز در این زمان با هردو نشریه همکاری داشت. تا آن‌که در ۱۸ شهریور ۱۳۵۸، مؤسسه روزنامه اطلاعات و تمامی مجلات زیرمجموعه آن توسط دولت انقلاب و به حکم دادستان انقلاب مصادره شد. پس از مصادره اطلاعات، فعالیت تمامی مجلات وابسته به آن متوقف شد. در دوران توقیف و تعطیلی مجلات اطلاعات، یحیی و کیلی بنا به پیشنهاد فرهاد مسعودی مالک مؤسسه اطلاعات، خود را

بازخريد کرد و مدتی بی‌کار بود. تا آن‌که سيد محمود دعایی به نمایندگی از امام خمینی سرپرستی مؤسسه اطلاعات را به عهده گرفت و مجدداً از اصحاب قدیمی اطلاعات دعوت به همکاری کرد. بنابراین، یحیی وکیلی‌زند دوباره از سال ۱۳۵۹ فعالیت خود را در مؤسسه اطلاعات از سر گرفت. او، در این دوره به مدت یک سال به صورت حق‌العمری با اطلاعات همکاری کرد و حدوداً از سال ۱۳۶۰ مجدداً به استخدام رسمی این مؤسسه مطبوعاتی درآمد. یحیی پس از انقلاب، چندی در مجله دنیای ورزش فعالیت داشت، اما پس از مدتی دوباره در مجله اطلاعات هفتگی مشغول به کار شد. او در اطلاعات هفتگی، علاوه بر انجام کارهای گرافیکی و فنی-هنری مجله، صفحه طنز مجله را نیز راه‌اندازی کرده، خودش مسئولیت آن را برعهده داشت. او در آغاز کار، نام این صفحه‌ی طنز را «شنگول‌آباد» گذاشت و خودش نیز با نام مستعار «شنگول‌آبادی» طنزهایی به نظم و نثر می‌نوشت. تا آن‌که مدیرمسئول و سردبیر او را خواستند و گفتند: «طنزهای شما خیلی تُند است، باید کمی آن‌ها را تعدیل کنی». یحیی هم که حاضر نبود رویت خود را تغییر دهد، صفحه طنز را تعطیل کرده و صرفاً به همان کار گرافیکی مجله پرداخت. اما بعد از دو هفته، مجدداً به سراغ او آمدند و خواستند دوباره صفحه‌ی طنز مجله را راه‌باندازد. او نیز پذیرفت و این بار نام این صفحه را «شکرخند» گذاشت و از آن پس تا زمان بازنشستگی، مطالب طنز خود را با نام مستعار «وکیل‌باشی» در این صفحه به چاپ می‌رسانید. یحیی وکیلی از سال ۱۳۶۵، هم‌زمان با فعالیت در اطلاعات هفتگی، با مجله «خورجین» نیز همکاری می‌کرد و در هر ماه دو روز در دفتر مجله خورجین مشغول به کار بود. فعالیت در «خورجین»، این شانس را به او داد که با یکی از شخصیت‌های محبوب خود، یعنی استاد ابوالقاسم حالت، همکاری داشته باشد. فعالیت او در «خورجین» حدود چهار سال ادامه داشت، تا آن‌که از ابتدای انتشار هفته‌نامه «گل‌آقا» در سال ۱۳۶۹، همکاری خود را با خورجین قطع و به جای آن با گل‌آقا همکاری کرد. در کل این مدت، همکاری او با اطلاعات هفتگی هیچ‌گاه قطع نشد، تا آن‌که سرانجام در سال ۱۳۸۱ پس از ۴۰ سال کار مطبوعاتی (نقاشی، صفحه‌آرایی، نویسندگی و طنز‌نویسی)، بازنشسته شد.

وکیلی‌زند در مورد علت این‌که چرا پس از بازنشستگی، همکاری خود با مجله اطلاعات هفتگی را ادامه نداد، می‌گوید: «در مجله اطلاعات هفتگی یک سردبیری داشتیم به نام آقای [فتح‌اله] جوادی‌آملی (برادرزاده آیت‌اله جوادی‌آملی)، که قلم شیوایی داشت و خودش یادداشت‌های طنز خوبی هم می‌نوشت. اما نمی‌دانم به چه علت غالباً اجازه نمی‌داد که شعرهای طنز ما چاپ شود! به هر حال، وقتی که بازنشسته شدم، این آقای جوادی‌آملی به من گفت: وکیلی! می‌ز شما در این جا محفوظ است. من پاسخ دادم که: نه آقا! آدم وقتی مجبور باشد که خودش را سانسور کند، فایده‌ای ندارد! درضمن، یک نوجوانی بود به نام رضارفع، که خانواده‌ی او غالباً مطبوعاتی بودند. این نوجوان که اهل

تربت حیدریه بود، گاهی از آن‌جا مطالب طنزی برای من می‌فرستاد، که انصافاً مطالب خوبی بود و نشان می‌داد که در این زمینه خیلی استعداد دارد. من هم همیشه او را تشویق می‌کردم. زمانی گذشت، تا آن‌که این نوجوان برای ادامه تحصیل در دانشگاه، به تهران آمد و چون زن برادرش و برادرش در مجله جوانان بودند، جذب مجله جوانان شد و صفحه طنز آن مجله را درمی‌آورد. به هر حال، آن روز که آقای جوادی به من پیشنهاد داد که بعد از بازنشستگی، همکاری با اطلاعات هفتگی را ادامه دهم، به او گفتم: وقتی نیروهای جوان‌تری مثل رضا رفیع هستند، باید بگذاریم این نیروهای تازه‌نفس کار کنند. ما دیگر کار خودمان را کرده‌ایم. بعد، همین هم شد، رضا رفیع آمد مجله اطلاعات هفتگی و الآن (۱۳۸۶) صفحه طنز اطلاعات هفتگی را ایشان اداره می‌کند».

یحیی و کیلی، باز هم در مورد محدودیت‌های طنزنویسی در مجله اطلاعات هفتگی می‌گوید: «هرچند بعد از انقلاب، ما جزو نشریاتی بودیم، که تا حدودی با محدودیت‌های کمتری مطالب طنز انتقادی در حوزه‌های اجتماعی می‌نوشتیم، ولی با این حال، گاهی بنا به تشخیص سردبیر، برخی مطالب انتقادی در حوزه‌های سیاسی، سانسور یا حذف می‌شد. به عنوان مثال خاطرم هست یک روز آقای مهاجرانی در صحن مجلس خاطره‌ای تعریف کرد مبنی بر این‌که در کودکی شیر خَر خورده و مدتی بعد یک فالگیر به روستایشان می‌آید و مادر بزرگ‌اش سرنوشت عطاءاله را از فالگیر می‌پرسد. فالگیر هم به چشمان عطاءاله خیره شده و می‌گوید: این پسر سیاستمدار خواهد شد، چون شیر خَر خورده است و... الی آخر! بعد من هم همین ماجرا را در قالب یک شعر طنز نوشتم و در صفحه طنز گنجاندیم. ولی آقای جوادی آملی سردبیر مجله گفت: این شعر را حذف کن؛ چون به خیلی‌ها برمی‌خورد. گفتم: آقای مهاجرانی این موضوع را در صحن علنی مجلس بیان کرده! آقای جوادی گفت: درست است، ولی در همان مجلس هم بیان این موضوع مخالفانی داشته، که در نتیجه چاپ آن می‌تواند حاشیه‌ساز شود. در نتیجه من هم آن شعر را حذف کردم».

نکته‌ی جالب این است که یحیی و کیلی زند چهل سال برای مطالب نشریات مختلف ملی ایران نقاشی کشید و نقاشی‌های او در صدها شماره از این نشریات منتشر شد، اما هر بار نسخه‌ی اصل نقاشی‌های او در چاپخانه از بین می‌رفت.

در سال ۱۳۸۶ وقتی از یحیی و کیلی زند سؤال شد که آیا هیچ‌گاه نقاشی‌های شما در نمایشگاهی نمایش داده شد یا خیر؟ ایشان پاسخ دادند که: «اولاً مشغله کاری من در اطلاعات خیلی زیاد بود و تمام وقتم را در دفتر نشریات مشغول بودم. مثلاً صبح تا ظهر اطلاعات هفتگی بودم، ظهر تا عصر جوانان بودم و از حدود ۵ عصر تا ۱۱ شب هم در خود روزنامه اطلاعات فعالیت داشتم. پس در آن دوران نقاشی‌های من

منحصر بود به همان نقاشی‌های ژورنالیستی. بنابراین، در سال‌های ۵۳-۱۳۵۲ که تازه برگزاری نمایشگاه آثار گرافیکی-مطبوعاتی رایج شده بود، فقط یک بار تعدادی از آثار من هم در یکی از این نمایشگاه‌ها در تهران شرکت داده شد. اما غالباً نقاشی‌های سیاه‌قلمی که من برای نشریات می‌کشیدم، یا در چاپخانه رنگی می‌شدند و یا بر اثر تماس دست آغشته به جوهر کارگران چاپخانه، تمامی این نقاشی‌ها بعد از چاپ، سیاه و کثیف می‌شد و دیگر قابل استفاده نبود! از طرف دیگر، خود من هم خیلی علاقه‌ای به شرکت در نمایشگاه نداشتم.»

یحیی و کیلی‌زند در مورد اشعار و داستان‌های طنز خود می‌گوید: «در طول سال‌هایی که برای مجلات، داستان و شعر طنز می‌نوشتیم، هیچ‌گاه نتوانستم کار سفارشی انجام دهم؛ یعنی این‌که موضوعی را به من سفارش دهند تا بر اساس آن یک داستان یا شعر طنز بنویسم؛ بلکه در کل این مدت، تمام آن‌چه که نوشتیم، صرفاً سفارش ذهن و ذوق خودم بود.

و کیلی در دوران بازنشستگی خود، بنا به پیشنهاد بعضی از دوستان و همکاران، مجموعه‌ای از نوشته‌های طنز خود، اعم از شعر و داستان را گردآوری کرده، تصمیم داشت در قالب دو مجموعه منتشر کند. مجموعه‌ی داستان‌های طنز او، شامل ۱۸ داستان کوتاه با نام «شیخ شاخ‌دار» و مجموعه اشعار طنز او، مشتمل بر ۱۳۴ قطعه شعر، با نام «طنز و تبسم» گردآوری شده، اما هیچ‌یک تاکنون به چاپ نرسیده‌اند.

سال‌های پایانی عمر یحیی و کیلی، در دوری از دوستان و همکاران ازدست رفته، دوری از زادگاهش گرگان و با فاصله از فضای عشق و علاقه‌ی هنری و اجتماعی او سپری شد. سرانجام، استاد یحیی و کیلی‌زند در روز ۲۱ بهمن‌ماه ۱۴۰۴ در شهر تهران درگذشت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

از ویژگی‌های مجموعه اشعار طنز یحیی و کیلی، موسوم به «طنز و تبسم»، این است که داستان سرودن برخی از این اشعار نیز نگارش یافته، که در نوع خود جذاب و خواندنی هستند. در ادامه، یکی از این اشعار، به نقل از کتاب منتشر نشده‌ی «طنز و تبسم» تقدیم خوانندگان خواهد شد.



تابلو رنگ روغن، اثر یحیی و کیلی‌زند

■ خاطره‌ای از استاد احمد سخاورد

در وقایع اتفاقیه روزگار، گاه حوادثی روی می‌دهد که از نوادر عجایب است و دهن‌کجی بزرگی به قوانین وقایع، چنان‌که طی یک ماجرای خَرکی، الاغی مردنی در باغ وحش مشهد، با یک جفتک جانانه، شیر دژنده‌ای را به دَرک واصل کرد!

این حادثه‌ی عجیب، که از وقایع جنجال‌برانگیز سال ۱۳۵۳ به‌شمار می‌رفت، باعث شد تا دوست و همکار هنرمندم سخاورد، از دیدگاه طنز سیاسی به این حادثه بنگرد؛ او ابتدا در کاریکاتور بسیار جالبی، شیرهای سردر



مجلس شورای ملی را برداشت و دو الاغ شمشیربه‌دست را جای آن‌ها کشید. که صدامت به چاپ آن در «اطلاعات هفتگی» ممنوع و در «روزنامه اطلاعات» هم از محالات بود.

ناگزیر، با روش ملایم‌تری به جای شیرهای سردر مجلس، شیرهای دو سمت ساختمان بانک ملی واقع در خیابان فردوسی را (که هنوز هم در جای خود قرار دارند) با دو الاغ عوض کرد، که در روزنامه اطلاعات چاپ شد و مورد بحث و توجه قرار گرفت و انگیزه سرودن شعری از همان دست، در نگارنده شد؛ به نام «خَر شیرگش»، که از اشعار ممنوعه محسوب می‌شد و می‌رفت تا در غبار فراموشی گم شود، که نخستین بار در سالنامه ۱۳۷۰ «گل آقا» درج گردید.

شنیدم که در باغ وحشی، خری/ نمودند تقدیم شیر نری
که آن خربسی زار و مفلوک بود/ مر آن پادشه را چو مملوک بود
از این روی مسؤل آن باغ وحش/ فتاد این چنین فکر، در کَلّه‌اش!
که خوب است این ماجرا کیش دهم/ به صد آب و تابش، نمایش دهم
برای تماشای این حادثه/ بلیت‌ها فروشم، به هر مدرسه!
که تا هر جوانی ببیند به چشم/ چگونه دَرَد شیر، خَر را به خشم

ببیند که شیر و الاتبار! چگونه برآرد، ز خرها دَمار
که شیر از شکارش کند زندگی/ قفس می‌گُشد خوی درندگی
که از قتل و کشتار موجودها/ به سوداگران، می‌رسد سودها
در آن روز موعودِ پُر جنب و جوش/ ز هر کوس و کرنا، برآمد خروش
به هر گوشه گلبانگ فریاد بود/ دل کودک و مرد و زن شاد بود
به پایان آن جشن پُر شور و شَر/ به شیر ارمان گشت، بیچاره خَر
چو هل داده شد خَر درون قفس/ ز خیل خلایق، نیامد نفس
به ناگاه آن شیر بی حال و سُست/ به یک غُرَش از جای بَر جُست، چُست
خَر از دیدن شیر و آن یال و دُم/ نمود غَز و عَز و هوا کرد، شُم
بَزَد شیر گشتی در اطراف خویش/ به سوی خَر بینوا رفت پیش
ولی خَر شد از خُتِ جاننش دلیر/ بَزَد جُفتکی سخت بر مغز شیر
شد آن شیر غُرَنده ناگه خموش/ ز خیل خلایق برآمد خروش
چنان لرزه افتاد در باغ وحش/ که در کوهسار افکند آذرخش
که: گُشت آن خَر زار و بی عقل و هوش/ به یک جفتک آن پادشاه و وحش
به پیش خلایق، خَر باغ وحش/ چو قَزان و شب‌دیز گردید و رخس
سعادت از آن لحظه اش یار شد/ خری چاق و قبارق و پروار شد
نوشته هر جریده، به تیتَر درشت/ «دلاور خری! شیر دَنده گُشت!»
سُخاورد شوخ کاریکاتور نیست/ که همتای ایشان در این شیوه نیست
از این ماجرا طرح بکری کشید/ که جز دوستانش، کس آن را ندید
دو تندیس در سردر مجلس است/ که شیران و شمشیرشان از مِس است
دو خَر را کشید او به جای دو شیر/ که شمشیر بَر شُم گرفته دلیر!
که خَر زین سپس مظهر قدرت است/ نقوشش مزین به هر پاکت است

■ بخش‌هایی از فایل صوتی گفت‌وگو با استاد یحیی وکیلی‌زند
به زودی در صفحه آپارات مؤسسه فرهنگی میرداماد بارگذاری خواهد شد.

www.aparat.com/mirdamad_org